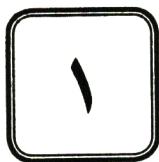

قرار نبود

هما پورا صفهانی



انتشارات سخن



صدای آهنگ آنشرلی که بلند شد چشمای منم باز شد. اولین حسی که داشتم حس سر درد شدید بود! قیافه‌م رو در هم کشیدم و دوباره چشمام رو بستم. همزمان دستم رو از زیر پتو بیرون آوردم و روی عسلی کنار تخت کشیدم. صدا لحظه به لحظه داشت بلند تر می شد و من لحظه به لحظه عصبی تر. بالاخره دستم خورد به گوشیم. چنگش زدم و کشیدمش زیر پتو. یکی از چشمامو دوباره و به زور باز کردم و دکمه قطع صدا رو زدم. صدا خفه شد. نمی دونم چرا آهنگی رو که اینقدر دوست داشتم گذاشته بودم برای آلارم گوشیم. دیگه داشتم از این آهنگ متنفر می شدم. ساعت چند بود؟ هفت صبح. لعنتی! خوابم می یومد. دیشب تا صبح فیلم دیدم و تازه دو سه ساعت بود که خوابیده بودم. این چه قرار کوفتی بود که من با دوستانم گذاشته بودم؟ انگار مشکل روانی داشتم! خواستم بیخیال همه قول و قرارها به خوابم ادامه بدم، ولی با یه ذره فکر به این نتیجه رسیدم که آگه بخوابم حکم مرگم رو امضا کردم! پس بیخیال ادامه خواب شیرینم شدم و با غر غر لب تخت نشستم، پاهامو آویزون کردم و کش و قوسی به بدنم دادم. از جا بلند شدم و در حالی که لی لی می‌کردم تا خورده چیپس‌هایی که از دیشب کف اتاق پخش شده بود و حالا چسبیده بود به پام جدا بشه. کنار پنجره رفتم و با

ضرب بازش کردم. باد خنک توی صورتم خورد و لرزم گرفت. با خشم خم شدم و چیپس ها رو از پام جدا کردم و غر غر کردم:

- لعنتی!

تکیه کلامم بود این کلمه! لعنتی! صدای زنگ گوشیم بلند شد. اینبار آهنگ ملایمی از سنفونی خوشگل پیانوی استاد انوشیروان روحانی بود. لب تخت نشستم و گوشی رو که زیر بالش چپونده بودم در آوردم. صورت دلقکی بنفشه روی صفحه چشمک می زد گوشی رو در گوشم گذاشتم و گفتم:

- بنال ...

- اه، باز تو صبح زود پاشدی اعصابت مثل چلغوز شد!

- هر چی باشم بهتر از توام که ...

- من که چی هان؟

خندیدم و گفتم:

- قیافه ات شبیه چلغوزه!

تیکه کلامم رو سریع دریافت کرد و صدای جیغ جیغوش بلند شد:

- بی نزاکت! تو هنوز اون عکس روی گوشی درپیتت رو عوض نکردی؟ من می دونستم این عکس آتو می شه تو دستای تو.

خواهیدم روی تخت و بیخیال جیغ جیغاش گفتم:

- بنفشه جون بابات حال ندارم از خونه بیام بیرون. تازه حالا از اتاق که برم بیرون اعصابم خراب می شه، چون با بدبختی باید ماشین دودر کنم.

- ترسا خیلی خری! هیجانش به روزنامه اش!

- آخه عهد بوق ...

صدای بوق پشت خطی مانع از ادامه حرفم شد. بنفشه گفت:

- صدات قطع شد.

- حرف نزن بابا پشت خطی دارم.

بنفشه رو گذاشتم تو لیست انتظار و جواب شبنمو دادم:

- هان؟

- هان و ... لا اله الا ... اول صبحی گوشو بر می داری بگو جونم، تا منم به

فیضی از اون صدای ناز تو بیرم ...

- شبنم! استغفرالله!

غش غش خندید و گفت:

- چی کاره ای؟

- والا آگه شما دو تا عقب مونده اجازه بدین، من بلند شم یه آب تو این صورت پر از خوابم بزنم، بعدم یه چیزی کوفت کنم و بیام.

- اووه، اون وقت دیگه لاشه روزنامه هم بهمون نمی رسه.

- نرسه به درک! انگار دارن تو عهد میرزا کوچک خانوم سیبیلو زندگی می کنن. لاگور کنم شما رو الهی. هر چی می خوام در دهنم بسته بمونه نمی ذاری ...

برو کاراتو بکن بذار منم به کارام برس.

- خیلی خب، بدو که دل تو دلم نیست.

زیر لب گفتم:

- تو که غمی نداری ...

- چی؟

- هیچی ... بای.

- بای.

دوباره صدای بنفشه بلند شد:

- کی بود؟

- اون یکی!

- اون یکی؟

- دنده ات می خاره ها ... نمی دونی اون یکی کیه؟

- خیلی بدی به خدا ... صبح اول صبحی فحشی نبود بار من نکنی تو ...

خندیدم و گفتم:

- ببخشید عشق من ... مودونی که من صبا اخلاخ ندالم ...

سریع سو استفاده کرد و گفت:

- کی بود؟

- باز می گه کی بود؟ ببین فقط باید فحشت بدم لیاقت نداری باهات عین آدم

حرف بزنم! فضولی تو؟ به تو چه ربطی داره که کی بود؟

- اینقدر فک زدی خو یه کلمه می گفتی کی بود؟

از سماجتش خنده ام گرفت و گفتم:

- شبنم بود ...

- چی می گفت؟

- عین تو نشسته منتظر سرویس ...